

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Historical

تاریخی

محمد شریف منصور

۲۹ جولای ۲۰۲۲



شریف منصور

زندگینامه حضرت محمد مصطفی (ص)

(بخش بیستم) - آخر

پیامبر (ص) پس از بازگشت از تبوک، با مردم به حج رفت و پس از آن سپاهی را برای حمله به شام بسیج کرد و فرماندهی آن سپاه را به عهده اسامه پسر حضرت زید بن حارثه گذاشت [۱] و از اسامه خواست که با دشمن بجنگد اما زنان و کودکان را نکشد. [۲] پیامبر در روزهای آخر عمر به بیماری سختی دچار شد. بر اساس آنچه سیره نویسان و تاریخ نگاران نوشته اند پیامبر پس از پیروزی در جنگ خیبر به وسیله زنی یهودی مسموم شد اما بهبود نیافت و آخرین بیماری و رحلت آن حضرت هم در نتیجه همان مسمومیت بود. در سیره ابن هشام در این مورد آمده است:

«چون سید[منظور پیامبر است] از کار خیبر فارغ شده بود و با اهل آن جایگاه مصالحت نموده بود دختر حارث زن سلام بن مشکم از مردم پرسید که رسول خدا کدام قسمت گوسفند را بیشتر دوست دارد؟ به او گفتند که آن حضرت بیشتر پاچه را بیشتر دوست می دارد. او بزغاله ای را کشت و بریان و مسموم کرد و روی پاچه آن زهر بیشتری ریخت و آن را برای رسول خدا آورد. آن حضرت پاچه اش را برداشت و لقمه ای از آن جوید اما آن را نبلعید بلکه تف کرد. بشر بن برا بن معرور با آن حضرت همراه بود او نیز مانند رسول خدا [لقمه ای] برداشت و آن را در دهان گذاشت و خورد. پیامبر پس از آن که لقمه را از دهان بیرون انداخت و گفت: این استخوان دارد به من می گوید که زهر آلود است. سپس پیامبر آن زن را فراخواند و حکایت را از او پرسید، و او اعتراف کرد. آن حضرت از او پرسید: چرا این کار را کردی؟ آن زن پاسخ داد: می دانید که یاران شما پدر و شوهر مرا کشتند و چه بلایی بر سر قوم من آمد. من با خودم گفتم: این بزغاله را زهر آلود می کنم و برایش می فرستم، اگر پیامبر خدا باشد خداوند او را حفظ خواهد کرد به او خبر خواهد داد که از آن نخورد... بشر بن برا هم در اثر لقمه ای که خورده بود مسموم شد و مرد. پیامبر زنده ماند اما هر سال در همان مدت بیمار می شد و بالاخره به خاطر همان بیماری درگذشت». [۳]

ابن سعد هم در طبقات کبری نوشته است:

«هنگامی که پیامبر (ص)، خیبر را گشود و [خاطرش از این بابت] آرام گرفت، [زنی یهودی به نام] زینب دختر حارث برادر مرحب که همسر سلام بن مشکم بود، از [دیگران] پرسید که پیامبر (ص) کجای گوسفند را بیشتر دوست می دارد؟ و پاسخ شنید که سر دست و شانه آن را. سپس آن زن، بزی را که داشت کشت و آنان را با زهر مهلکی مسموم کرد، او با [بقیه] یهودیان [در مورد انتخاب نوع زهر] مشورت کرده بود و جملگی گفته بودند که همان سم را به کار ببرد. او تمام اعضای بز را زهر آلود کرد و بیشتر از همه جا، سر دست ها را به زهر آلوده نمود و با آن بز به حضور پیامبر رفت و در حضور او نشست. پیامبر (ص) دلیل نشستن او را پرسیدند و او جواب داد که ای ابوالقاسم، هدیه ای برای شما آورده ام. پیامبر (ص) فرمود تا آن هدیه را از او بگیرند و در مقابل ایشان بگذارند، یاران آن حضرت هم حاضر بودند و گروهی از آن ها من جمله پسر پسر براء پسر معرور نزد پیامبر ماندند. پیامبر به یارانش فرمود: بنشینید و شام بخورید. سپس رسول خدا از سر دست و شانه لقمه ای برگرفت و بشر هم لقمه ای برداشت، پیامبر و بشر لقمه های شان را خوردند، پس از آن پیامبر فرمود: دست بدارید و نخورید که این شانه و سر دست می گوید که مسموم است. بشر گفت: سوگند به کسی تو را گرمی داشته است من هم این مطلب را از همان لحظه که لقمه را در دهان گذاردم متوجه شدم و تنها چیزی که نگذاشت لقمه را بیرون اندازم این بود که غذا را بر شما ناگوار نکنم و چون دیدم شما لقمه خود را خوردید دیگر در قبال جان شما جان خودم برایم مهم نبود بلکه امیدوار بودم شما لقمه خودتان را نخورید. می گویند بشر هنوز از جای خود تکان نخورده بود که رنگش مانند رنگ عبا کبود شد و یک سال بیمار بود و درگذشت. و برخی هم گفته اند پسر بن براء در دم جان سپرد، و تکه ای از آن گوشت را برای سگی انداختند که خورد و در جای مرد. پیامبر زینب دختر حارث را به حضور خواسته و فرمود: چه چیزی تو را به این کار واداشت؟ گفت بر سر قوم من چه آوردی... پیامبر از پشت گردن خود خون گرفت و ابوهند با تیغ و شاخ از ایشان خون گرفت. پیامبر اصحابی را که از آن خورده بودند فرمود تا از وسط سر خود خون گرفتند. پیامبر پس از آن سه سال زنده ماند و چون بیماری ارتحال آن حضرت شروع شد، می گفت: از همان لقمه ای که در خیبر خوردم همواره در خود احساس ناراحتی می کردم تا آن که رگ پشتم را قطع کرد. بدین گونه پیامبر با شهادت رحلت کرد. صلوات و رحمت و برکات و رضوان خدا بر او باد.» [۴]

پیامبر در ماه ربیع الاول سال یازدهم هجری در سن ۶۳ سالگی درگذشت و آن حضرت را در مدینه به خاک سپردند.

پایان

پی نوشت ها:

- ۱_ سیره رسول الله، ترجمه سیرت ابن اسحاق، ویرایش: جعفر مدرس صادقی، نشر مرکز، ص ۵۴۴
- ۲_ مغازی، محمد بن عمر واقدی، مترجم محمود مهدوی دامغانی، مرکز نشر دانشگاهی، ج سوم، ص ۸۵۴
- ۳_ سیره رسول الله، ص ۴۲۶
- ۴_ طبقات، محمد بن سعد کاتب واقدی، مترجم دکتر محمود مهدوی دامغانی، انتشارات فرهنگ و اندیشه، ج دوم، ص ۱۹۵ و ۱۹۶ ناگفته نماند که مسلمانان هم زینب دختر حارث را کشتند.